جزوه فلسفه دوازدهم

مبحث: خدا در فلسفه

فلسفه دوازدهم

خدا در فلسفه(۱)

خدا در ایران باستان:

طبق اسطوره ها ونمادهای ایران باستان و همینطور نظر سهروردی، خدا را نور هستی میدانستند که با پرتو افکنی و اشراق خود باعث خلق موجودات میشود. نخستین پرتو و مخلوق را "بهمن" مینامیدند و آن را داراي وجودی مجرد میدانستند و جهان را مخلوق خدا .

خدا در یونان باستان:

فیلسوفان بزرگ یونان در جامعه اي زندگي میکردند که مردم آن به چند خدايي معتقد بودند هر خدا را منشا یک حقیقت در جهان میدانستند. اعتقاد آنان به قدري قوي بود که عدم باور کسي به این خدایان طرد آن فرد از جامعه را به دنبال داشت.(مثل اتهام سقراط در دادگاه که به جرم این اتهام قصد کشتن او را کردند.) افلاطون سعي کرد با دید استدلالي پندار افراد از خداشناسي را تغییر دهد و به گفته تیلور او مبدع خداشناسي فلسفي است.

خدا از دید افلاطون:

۱-کار خدا هدف دار است

۲-یک خداي معین است نه چند خدایي یوناني

۳-در چند خدایي خلقت آگاهانه معنا ندارد و همان کفر و بي ایماني است.

۴- نوعي از هستي که پیوسته و ثابت است.

۵-نمي‌زاید و نمي‌میرد. نه چیزي به خود راه میدهد و نه در چیزي فرو میشود.

۶- از طریق قواي حسي ۵گانه قابل درک نیست بلکه با تفکر و تعقل درک مي‌شود.

خدا از دید ارسطو:

۱- هر جا که یک خوب تر و بهتر هست، باید یک بهترین هم باشد؛ آن بهترین و خوب ترین، واقعیت الهی است.

۲- در اثبات وجود خدا میگه: باید یک وجود مجرد از ماده و جاویدان باشه تا نظم و انتظام هم در جهان برقرار باشه.

۳- محرک غیر متحرک، ضرورتا موجود، تغییر ناپذیر، فعلیت تام، کامل بالذات و دارای عالیترین اندیشه از صفات خداوند از دید ارسطو است.

خدا در اروپا

عقل گرايان

دكارت ميگه يه موجود نامتناهي عليم قدير همه چيزرو خلق كرده ولي اون من يا ساير موجودات نامتناهي نيستيم و همينطور اين تصور من از همون موجود نامتنهايه كه خداست.

كانت متفاوت از ساير عقل گرايان، ضرورت وجود خدا را از طريق اخلاق و وظايف اخلاقي اثبات كرد. او ميگه: ۱.زندگي جمعي انسان ها بر پايه اصول اخلاقيه۲.وظيفه اخلاقي فقط براي موجودات داراي ارداه معناداره و اين اراده ويژگي روح است.۳. روح مجرد جاودانه براي سعادت خود به جهاني ماوراء اين جهان نياز داره كه اون هم مشروط به وجود خداي نامتناهي است.

تجربه گرا---> هيوم ميگه دلايل صرف عقلي مردودند و بايد از تجربه گرفته شده باشند. مهم ترين برهاني كه هم عقلي و هم تجربي مطرحه، برهان نظمه كه اون كه اين برهان تواناي اثبات يک واجب الوجود بالذات ازلي و ابدي رو نداره و فقط ميتونه يک ناظم و مدبر رو اثبات كنه.

*تجربه گرايان ميگفتند يا خدا نيست يا نميتونيم اون رو اثبات كنيم.

ويليام جيمز و برگسون از تجربه معنوي و دروني براي اثبات وجود خدا استفاده ميكردند.

ظهور فيلسوفاني كه به جاي اثبات خدا به اعتقاد به خدا و معناداري زندگي توجه كردند و گفتند زندگي بدون اعتقاد به مبدا خير ، پوچ است.

ويژگي هاي زندگي معنادار:

۱-زندگي داراي هدف

۲- " سرشار از ارزش هاي اخلاقي

۳- دادن اطمينان نسبت به آينده

۴-القاي حس آرامش برتر به فرد

كركگور ميگه خدا ايمان رو به انسان هاي برگزيدشش هديه ميده و كسي كه ايمان رو دريافت نكنه زندگي تاريكي داره.

مزيت قبول خدا (كاتينگهام)

۱-باارزش و اهميت كردن زندگي انسان

۲-جهان را تبديل به مامن و پناهگاهي براي انسان ميكنه.

۳- عامل اصلي معنا بخشي به زندگي انسان